



## An Analysis and Critique of Aquinas's Necessity and Contingency Argument

ayyibeh Rezāeirah\*

Mu ammad Javād Rezāeirah\*\*

Received: 11/03/2017 | Accepted: 28/06/2017

### Abstract

Aquinas - in contrast to the explanation given by great commentators like Étienne Gilson- has neither made any corrections to Avicenna and Averroes' Necessity and Contingency Argument and nor does he essentially have an awareness of their points of difference. The contingency that Avicenna intends in the Argument of Necessity and Contingency, is essential contingency; but the contingency intended by Averroes is potential contingency and necessity according to him is also not necessarily Avicenna's essential necessary being. Aquinas did not pay attention to this point, which is why he could not even enter into conscious discussion in regards to their differences and make a correct judgment or at least consciously advocate one of the two. His first exposition is an amateurish combination of Avicenna and Averroes' expositions which denotes his lack of mastery over the philosophical foundations of Avicenna and Averroes. In his second exposition, according to one interpretation of it, the same problem applies; in addition to them being suppositions, he has also made mistakes. Anyways, being influenced by Averroes, he has formed his arguments in a two-phase form without knowing that Averroes had reason to do so. The focus of the natural causes and effects in this argument and the applicability of the impossibility of infinite continuity is one of the other problems of this exposition.

### Keywords:

Aquinas, Contingency Argument, essential contingency, potential contingency, necessary existent, impossibility of infinite continuity.

---

\* Master's student, Philosophy Department, KhwārazmīUniversity | trezaeirah@yahoo.com

\*\* Assistant professor, Philosophy Department, KhwārazmīUniversity (corresponding author) | rezaeirah@yahoo.com



## تحلیل و نقد برهان وجوب و امکان آکوئیناس

طیبه رضایی ره\*

محمد جواد رضایی ره\*\*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۲۱ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۴/۰۷

### چکیده

آکوئیناس - برخلاف تلقی شارحان بزرگی چون اتین ژیلسون - نه تصحیحی در برهان وجوب و امکان سینوی و ابن‌رشدی صورت داده است و نه اساساً به مواضع اختلاف آن‌ها آگاهی داشته است. امکان مورد نظر ابن سینا در برهان امکان و وجوب، امکان ذاتی است، اما امکان مورد نظر ابن رشد امکان استعدادی است و ضروری او نیز لزوماً واجب الوجود بالذات ابن سینا نیست. آکوئیناس به این نکته توجه نداشته و به همین دلیل حتی نتوانسته در موارد اختلاف آن‌ها، آگاهانه وارد بحث شود و داوری درستی بکند و یا دست کم آگاهانه از یکی از آن دو جانبداری کند. تقریر نخست او ترکیبی ناشیانه از تقریرهای سینوی و ابن‌رشدی است که حاکی از عدم تسلط او بر مبانی فلسفی ابن سینا و ابن‌رشد است. در تقریر دوم هم بنا بر یک قرائت از آن، همین اشکال وارد است، افزون بر آن که فرض‌های نادرستی هم در کار آورده است. در هر حال، او تحت تأثیر ابن‌رشد، برهان‌هایش را دو مرحله‌ای تنظیم کرده است، بی آن که بداند ابن‌رشد در این کار معذور بوده است. محوریت علل و معلول‌های طبیعی در این برهان و تطبیق امتناع تسلسل بر آن از دیگر اشکالات این تقریر است.

### کلیدواژه‌ها

آکوئیناس، برهان امکان، امکان ذاتی، امکان استعدادی، موجود ضروری، امتناع تسلسل.

\* دانش آموخته کارشناسی ارشد گروه فلسفه دانشگاه خوارزمی | trezaeirah@yahoo.com

\*\* استادیار گروه فلسفه دانشگاه خوارزمی (نویسنده مسئول) | rezaeirah@yahoo.com

## مقدمه

شاید نخستین بار فارابی بود که برهان وجوب و امکان را مطرح کرد و سپس ابن سینا آن را تکامل بخشید. ابن رشد که متفکری کاملاً ارسطویی است، بر تقریر ابن سینا خرده گرفت و به گمان خویش آن را تصحیح کرد. این دو تلقی از نسبت ممکن الوجود با واجب الوجود که در دو تقریر متفاوت از برهان امکان و وجوب نمودار شده، به آکوئیناس رسیده است. او در دو کتاب مهم‌اش، دو تقریر متفاوت از این برهان عرضه کرده است که تقریر او در کتاب جامع الهیات در مغرب زمین شهرت فراوان دارد و بسیاری از فیلسوفان غربی برهان امکان را به اعتبار همین تقریر به نام آکوئیناس می‌شناسند. این برهان هنوز هم در محافل فلسفی و کلامی غرب، محور بحث و نظر است و یکی از مهم‌ترین دلایل اثبات وجود خدا تلقی می‌شود.

سؤال اصلی در این مقاله این است که آیا آکوئیناس برهان وجوب و امکان را تصحیح و تقویت کرده است؟ برای رسیدن به پاسخ این پرسش باید دید آیا آکوئیناس - که برهان‌های امکان‌سنوی و ابن رشدی را دیده - به موضع اختلاف ابن رشد با ابن سینا در به‌کارگیری «امکان» و «ضرورت» و لوازم هر یک از دو تلقی و قوت و ضعف آن‌ها واقف است و با پرهیز از ضعف‌های آن دو تلقی، «امکان» و «ضرورت» را در معنای سومی به کار می‌برد یا آگاهانه در پی یکی از آن دو می‌رود؟ و در صورت اخیر آیا در تقریر برهان امکان خویش نوآوری و دقت خاصی داشته است که برهان او را از برهان امکان فارابی، ابن سینا یا برهان امکان ابن رشد، متمایز و نسبت به آن‌ها ممتاز کند؟ و در نهایت، آیا تقریر او از حیث ماده و صورت منطقی معتبر است؟

فرضیه ما این است که آکوئیناس برهان وجوب و امکان را تصحیح و تقویت نکرده است و تقریرهای او از این برهان - بر خلاف نظر ژیلسون که می‌گوید: «توماس آکوئیناس دقیق‌ترین تقریر قابل تصور این برهان را ارائه داده است» (ژیلسون، ۱۳۷۵، ص ۴۶۹) - نه تنها نسبت به تقریر پیشینانش هیچ برتری ندارد، بلکه مرجوح و پریشان است.

آکوئیناس برهان امکان را در دو کتاب به دو صورت تقریر می‌کند. در این تحقیق ابتدا به برهان او در جامع در رد گمراهان می‌پردازیم و سپس برهان دیگر وی را در جامع الهیات بررسی می‌کنیم. گفتنی است که تقریر نخست را خود آکوئیناس به این نام نخوانده است و برهانی که به نام «برهان امکان» او شهرت یافته، همان است که در جامع الهیات آمده است. پیش از بررسی برهان لازم است دیدگاه آکوئیناس را درباره انواع موجودات ضروری بیان کنیم.

## موجود ضروری از دیدگاه آکوئیناس

آکوئیناس - به پیروی از ابن‌رشد - در تبیین برهان خود به دو نوع موجود ضروری اشاره می‌کند و هر دو را در مقابل موجود ممکن قرار می‌دهد. یکی موجود ضروری‌ای که وجودش وابسته به غیر است و دیگری موجود ضروری‌ای که وجود بنفسه دارد و این همان واجب‌الوجود بالذات است (ابن‌رشد، ۱۹۹۳، ص ۱۶۰-۱۶۱). به گفته او:

هرچند همه اشیا وابسته به اراده خدا به مثابه علت نخستین هستند که به هیچ وجه جز خواست خودش، ضرورتی در افعالش نیست، ضرورت مطلق در این تلقی از سایر اشیا نفی نمی‌شود؛ به نحوی که لازم باشد بگوییم همه اشیا ممکن هستند. [...] برعکس، چیزهایی در جهان هست که ضرورت مطلق (Aquinas, 1923, p. 56).

طبق این بیان، موجودات قدیم - اعم از واجب‌الوجود بالذات و برخی از ممکن‌الوجودها، همچون عقول و افلاک - ضرورت مطلق دارند و موجودات حادث زمانی، فاقد ضرورت‌اند. روشن است که این بیان همان بیان و تعریف ابن‌رشدی است. آکوئیناس در موضع دیگری همین مطلب را چنین بیان می‌کند:

چنین است وجود اشیایی که در آنها امکان عدم نیست؛ یعنی خداوند برخی چیزها را چنان آفریده که در طبیعتشان استعداد معدوم شدن هست و این امر ناشی از این واقعیت است که ماده آن‌ها در مقایسه با صورت دیگر، بالقوه است. از سوی دیگر، هم اشیا غیر مادی و هم اشیایی که ماده آن‌ها قابل تبدیل به صورت دیگر نیست، استعداد معدوم شدن ندارند. از این رو، وجودشان مطلقاً ضروری است» (ibid).

روشن است که آکوئیناس در مبحث انواع موجودات ضروری کاملاً متأثر از ارسطو با قرائت ابن‌رشد است و نکته جدیدی در اظهارات او نیست (نک: ابن‌رشد، ۱۹۹۳، ص ۱۶۰ و ۱۶۲).

## تقریر اول برهان

آکوئیناس در جامع در رد گمراهان در مقام بیان این حقیقت که علت نخستین علت همه معلول‌هاست، استدلالی اقامه می‌کند که می‌توان آن را تقریر نخست او از برهان امکان و وجوب

تلقی کرد. به گفته او:

هر چیزی که می‌تواند باشد یا نباشد علتی دارد؛ زیرا آن چیز، به‌خودی‌خود، نسبت به هر دو طرف وجود و عدم بی‌تفاوت [ /متساوی النسبه] است. بنابراین، باید چیز دیگری وجود داشته باشد که یک طرف را برایش تحقق بخشد. حال، از آنجا که ادامه یافتن [چنین سلسله‌ای] تا بی‌نهایت ممکن نیست، باید موجودی ضروری باشد که علت همه چیزهایی است که می‌توانند باشند یا نباشند. پس، یک موجود ضروری هست که ضرورتش معلول است، اما ادامه یافتن چنین سلسله‌ای نیز تا بی‌نهایت محال است. از این رو، باید وجود موجودی را که ضرورتش از خودش است، بپذیریم. همان‌طور که در کتاب نخست ثابت کردیم، چنین موجودی یکی بیش نیست و این موجود خداوند است. پس، او علت وجود هر چیز دیگری است (Aquinas, 1923, p. 20).

### صورت‌بندی تقریر اول

۱. هر چیزی که وجود و عدمش ممکن است، به‌خودی‌خود، نسبت یکسانی با وجود و عدم دارد (فرض).
۲. هر چیزی که نسبت یکسانی با وجود و عدم داشته باشد، به‌خودی‌خود، نه موجود می‌شود و نه معدوم (مبتنی بر قاعده امتناع ترجیح بدون مرجح).
۳. هر چیزی که به‌خودی‌خود نه موجود شود و نه معدوم، برای موجود یا معدوم شدنش نیازمند علتی است (از لوازم ۲ و بیان اصل علیت).
۴. هر چیزی که وجود و عدمش ممکن است، برای موجود یا معدوم شدنش نیازمند علتی است (استنتاج از ۱ تا ۳).
۵. دست‌کم یک چیز وجود دارد که وجود و عدمش ممکن است (فرض مستتر در برهان).
۶. موجودی وجود دارد که علت وجود آن شیء ممکن است (استنتاج از ۴ و ۵).
۷. اگر آن علت خودش هم ممکن باشد، نیازمند علتی دیگر است (طبق ۴).
۸. محال است که چنین سلسله‌ای تا بی‌نهایت ادامه یابد.
۹. سلسله باید به موجودی ضروری ختم شود که علت تمام چیزهایی است که وجود و عدمشان

ممکن است (استنتاج از ۸).

۱۰. پس، موجودی ضروری وجود دارد که ضرورتش معلول است.
۱۱. سلسله موجودات ضروری معلول نمی‌تواند تا بی‌نهایت ادامه یابد.
۱۲. این سلسله باید به موجودی ضروری که ضرورتش از خودش است، ختم شود.
۱۳. این موجود ضروری که ضرورتش از خودش است، خداوند است که علت همه موجودات دیگر است.

### بررسی و نقد تقریر اول

مقدمه اول بیانگر امکان ذاتی اشیاء است؛ زیرا در توجیه آن بر استوای نسبت ذات شیء با وجود و عدم آن تکیه می‌کند و روشن است که تنها ماهیت لایشرط است که با وجود و عدم نسبت یکسان دارد. مقدمه هشتم بیانگر امتناع تسلسل علل است که بعداً درباره آن بحث خواهیم کرد.

مقدمه دهم نیز متضمن ادعایی بی‌دلیل است و آن معلول بودن ضرورت علت همه ممکنات است. از این مقدمه تا مقدمه سیزدهم مربوط به مرحله دوم استدلال است و افزودن این مرحله از ضعف‌های این نوع تقریر است. این تقریر به روشنی برگرفته از تقریر ابن رشد است که به زعم خود، برهان سینوی را تصحیح کرده است (ابن رشد، ۱۹۹۳، ص ۱۶۲ و ۲۲۳). او استدلال ابن سینا را به دلایلی از جمله نادرستی تقسیم ثنائی موجود به واجب و ممکن، مخدوش می‌داند و سعی در تصحیح آن دارد. برای این کار، موجودات غیر واجب بالذات را به دو دسته حادث و قدیم زمانی تقسیم می‌کند. آن‌گاه دو سلسله نامتناهی از هر دو نوع را جداگانه فرض می‌کند و دلیل بطلان تسلسل علل را بر آن‌ها تطبیق می‌دهد و به واجب‌الوجود بالذات می‌رسد.

وی محذور تسلسل نامتناهی علل در حوادث زمانی را «تحقق ممکن بی‌علت» می‌انگارد و محذور نامتناهی بودن سلسله موجودات ضروری؛ یعنی قدیم‌های زمانی را «خلف» می‌شمارد. طبق ادعای ابن رشد ربط علی میان موجودات قدیم زمانی و مدار وابستگی‌شان به علت، وجودشان نیست، بلکه ضرورتشان است؛ زیرا ضرورت این علت ضروری یا معلول دیگر است یا علتی ندارد. اگر معلول علتی باشد، از آن علت سؤال می‌شود و در این صورت، اگر سلسله علل تا بی‌نهایت برود، لازم می‌آید که این موجود کنونی بدون علت باشد و این محال است؛ پس، ناچار باید به علتی که ضروری

بنفسه است، منتهی شود و این همان واجب‌الوجود است (ابن‌رشد، ۱۹۹۳، ص ۱۶۲-۱۶۱).

در این جا هم می‌بینیم که آکوئیناس - به تقلید از ابن‌رشد - اولاً مقدمه ناموجه دهم را درکار می‌آورد و ثانیاً، برهان امکان خویش را در دو مرحله تنظیم می‌کند.

آکوئیناس نیاستی مقدمه نامدلّل دهم را در دل این برهان بیاورد، در حالی که ابن‌رشد ناچار بوده این مقدمه را در استدلالش بیاورد؛ زیرا ابن‌رشد در استدلالش بر امکان ذاتی تکیه نکرده و استدلالش را سازگار با جهان‌شناسی ارسطویی سامان داده است؛ گرچه در آن جا نیز این مدعا بی دلیل است، اما در استدلال آکوئیناس که محورش امکان ذاتی است، افزون بر آن که آن مدعا همچنان نامدلّل است افزودن آن هم اساساً توجیه ندارد.

هم‌چنین، آکوئیناس نمی‌بایست استدلالش را دو مرحله‌ای کند؛ زیرا او در تقریر برهان خویش، همچون ابن‌سینا سلسله ممکن‌های بالذات را مورد نظر قرار داده است و ممکن بالذات هم ممکن حقیقی و هم ممکن ضروری ابن‌رشد را در بر می‌گیرد؛ یعنی هم امور حادث زمانی و هم جواهر عقلی و اجرام فلکی، جملگی ممکن به امکان ذاتی‌اند و با ابطال ممکن بودن همه موجودات، واجب‌الوجود بالذات اثبات می‌شود. بنابراین، مرحله دوم برهان ناموجه است.

علاوه بر این، برهان آکوئیناس محذور عقلی هم دارد؛ زیرا اگر برهان را دو مرحله‌ای کنیم، در مرحله اول (از مقدمه ۱ تا ۹) این فرض که همه موجودات ذاتاً ممکن‌اند، ابطال می‌شود و این نتیجه به دست می‌آید که موجودی هست که ذاتاً ممکن نیست و در نتیجه، واجب است. حال، اگر در مرحله دوم دوباره سؤال شود که آیا آن موجود واجب، وجوبش را از دیگری گرفته است یا نه، معنایش این است که آنچه در مرحله اول خارج از سلسله ممکنات و واجب‌الوجود دانسته شد، واجب نیست. چون موجودی که واجب است، ولی وجوبش معلول دیگری است، ذاتاً ممکن است نه واجب و این خلف است.

### تقریر دوم برهان

آکوئیناس در جامع‌الهیات می‌نویسد:

ما در طبیعت چیزهایی می‌یابیم که ممکن است باشند یا نباشند؛ زیرا می‌یابیم که به وجود می‌آیند و از بین می‌روند. بنابراین، هم وجود برایشان ممکن است هم عدم،

اما محال است که همواره موجود باشند؛ زیرا چیزی که ممکن است نباشد، در زمانی معدوم است. بنابراین، اگر عدم برای همه چیز ممکن باشد، زمانی هیچ چیزی نمی‌توانسته موجود باشد. حال، اگر این درست باشد، حتی اکنون نیز نباید چیزی موجود باشد؛ زیرا چیزی که موجود نیست فقط توسط چیزی که قبلاً موجود بوده است به وجود می‌آید. بنابراین، اگر زمانی هیچ موجودی نبوده است، آغاز وجود برای هر چیزی محال می‌بود و بنابراین، حتی اکنون نیز چیزی موجود نبود. این نتیجه به وضوح غلط است. پس چنین نیست که همه چیز ممکن باشد، بلکه باید چیزی هم که وجودش ضروری است، موجود باشد، اما هر موجود ضروری یا ضرورتش به سبب دیگری است یا نه. همان‌طور که پیش‌تر در مورد علل فاعلی ثابت شد، محال است که سلسله موجودات ضروری که ضرورتشان به سبب دیگری است، تا بی‌نهایت ادامه یابد. پس باید به وجود موجودی اقرار کنیم که ضرورتش به سبب خودش است و آن را از دیگری دریافت نکرده، بلکه ضرورت‌بخش سایر موجودات است. همگان از چنین موجودی با عنوان خدا یاد می‌کنند (Aquinas, 1911, p. 26).

### صورت‌بندی تقریر دوم

۱. چیزهایی هستند که به وجود می‌آیند و از بین می‌روند. (فرض)
۲. هر چیزی که به وجود بیاید و از بین برود، وجود و عدمش ممکن است. (فرض)
۳. چیزهایی وجود دارند که وجود و عدمشان ممکن است. (استنتاج از ۱ و ۲)
۴. هر چیزی که عدمش ممکن باشد، در زمانی ناموجود است. (فرض)
۵. اگر همه موجودات ممکن بودند (عدمشان ممکن بود)، زمانی هیچ چیز موجود نبوده است. (استنتاج از ۴)
۶. هر چیزی که موجود نیست توسط چیز دیگری که از پیش موجود است به وجود می‌آید؛ به تعبیر دیگر، هر چیزی برای پدید آمدن نیازمند علتی است. (فرض)
۷. اگر زمانی هیچ چیز وجود نداشته است، به وجود آمدن هیچ چیزی پس از آن هم امکان نداشته است (طبق ۶).



۸. اگر زمانی هیچ چیز وجود نداشته است، اکنون نیز نباید چیزی وجود داشته باشد. (طبق ۷)
۹. اگر همه موجودات ممکن بودند، اکنون چیزی موجود نبود. (نتیجه ۵ و ۸)
۱۰. چنین نیست که اکنون چیزی موجود نباشد. (فرض)
۱۱. چنین نیست که همه موجودات ممکن باشند. (نتیجه ۹ و ۱۰)
۱۲. دست کم یک واجب موجود است. (طبق ۱۱)
۱۳. هر موجود واجبی یا وجوبش از خود اوست یا معلول دیگری است. (فرض)
۱۴. سلسله موجودات واجبی که وجوبشان معلول دیگری است، نمی تواند تا بی نهایت ادامه یابد.
۱۵. موجود واجبی وجود دارد که وجوبش معلول دیگری نیست، بلکه واجب بالذات است.

#### امتیاز این صورت بندی

پیش از بررسی و نقد تقریر دوم آکوئیناس، گفتنی است که بسیاری از صورت بندی های عرضه شده از این برهان نادرست اند و با تقریر آکوئیناس اختلاف فاحش دارند. برخی از آنها، برخلاف تقریر آکوئیناس که دو مرحله ای است، یک مرحله ای هستند، (مانند: Palmer, 2001: 56-57) و برخی نیز افزون بر آن که یک مرحله ای هستند، اقتباسی از تقریر فارابی یا ابن سینا هستند، نه صورت بندی تقریر آکوئیناس (مانند: کاپلستون، ۱۳۹۱، ص ۴۳۷ و ۴۳۸؛ پترسون و دیگران، ۱۳۸۳، ص ۱۴۶-۱۴۵). در برخی دیگر نیز مقدمات مهمی نیامده و در نتیجه به کلی عقیم و ناموجه شده اند (مانند: گیسلر، ۱۳۹۱، ص ۲۴۹).

#### بررسی و نقد تقریر دوم

مقدمه اول حکمی پسین است. آکوئیناس استدلال خود را از موجوداتی که در طبیعت می یابیم آغاز می کند. در مقدمه دوم دو احتمال درباره ی مراد آکوئیناس از «ممکن» وجود دارد: ممکن به امکان ذاتی و ممکن به امکان استعدادی؛ زیرا هر چیزی که کون و فساد داشته باشد، هم ممکن به امکان ذاتی است و هم ممکن به امکان استعدادی. از آنجا که آکوئیناس در استدلال اول بر امکان ذاتی تکیه کرده و در این استدلال نیز اغلب شارحان امکان ذاتی یا امکان خاص را فهمیده اند، احتمال اول تقویت می شود، اما سیاق بحث او در ادامه این استدلال می طلبد که بر امکان استعدادی تکیه کرده باشد.

موجب شگفتی است که او در جامع در رد گمراهان در توضیح ضرورت و امکان، نامی از امکان ذاتی نمی‌برد و به تبیین امکان استعدادی بسنده می‌کند، اما در برهان مذکور در آن کتاب، امکان ذاتی را محور استدلال قرار می‌دهد، نه امکان استعدادی را.

مقدمهٔ چهارم به عنوان فرض مطرح شده و هیچ توضیحی برایش نیامده است، در حالی که نه بدیهی است و نه اثبات شده است. اگر امکان در این مقدمه، امکان ذاتی باشد، این مقدمه به دو دلیل نادرست است: (۱) می‌شود موجود ممکن، وجودی دائمی داشته باشد؛ (۲) می‌توان با این نحوه استدلال نتیجه گرفت که هر ممکنی باید زمانی موجود باشد؛ با این بیان که اگر چیزی وجود و عدم برایش ممکن باشد، پس وجود برایش ممکن است و اگر چیزی وجودش ممکن باشد، باید حتماً در زمانی موجود باشد. در حالی که این نتیجه باطل است؛ چون چیزهای بسیاری ممکن هستند، ولی هرگز موجود نمی‌شوند؛ مانند فرزند سوم خانواده‌ای چهار نفره که مرده‌اند، اما اگر مراد او از ممکن، ممکن به امکان استعدادی باشد، اشکالی بر این مقدمه وارد نیست.

یکی از نقاط مبهم استدلال آکوئیناس، گذر از مقدمهٔ چهارم به مقدمهٔ پنجم است. او از اینکه ممکن وجود دائمی ندارد، نتیجه گرفته است که اگر همهٔ موجودات ممکن باشند، زمانی هیچ چیز وجود نداشته است. این استنتاج درست نیست و از آنجا که خود آکوئیناس دلیلش را ذکر نکرده، برای تشخیص نوع مغالطه‌ای که در این استدلال هست، ناگزیر احتمالات گوناگون را بررسی می‌کنیم.

احتمال اول: منظور از مقدمهٔ پنجم این است که «اگر همهٔ موجودات ممکن بودند، آن‌گاه کل جهان حادث می‌بود» و سیر از مقدمهٔ چهارم به پنجم به این صورت است که از اینکه ممکن وجود دائمی ندارد به این نتیجه برسیم که ممکن حادث است و سپس از این که همهٔ موجودات حادث‌اند، نتیجه بگیریم که کل جهان حادث است. اگر منظور آکوئیناس همین باشد، در این صورت چنانچه امکان مورد نظر او امکان ذاتی باشد، دو اشکال بر استدلال او وارد است:

الف) از اینکه ممکن زمانی ناموجود است، نمی‌توان نتیجه گرفت که حادث است، بلکه می‌توان تصور کرد که شیئی از ازل موجود باشد و بعد از مدتی معدوم شود. بنابراین، لازم نیست که هر ممکنی مسبق به عدم زمانی باشد.

ب) حادث بودن هر ممکنی مستلزم این است که اگر همهٔ موجودات ممکن باشند، تک تک موجودات حادث باشند؛ نه اینکه کل جهان حادث باشد. چون می‌توان فرض کرد که جهان

سلسله‌ای نامتناهی از حوادث پی در پی باشد. در این صورت سلسلهٔ حوادث، قدیم است و بنابراین، جهان همواره موجود بوده است (نک: هپ برن، ۱۳۷۰، ص ۷۰؛ Mackie, 1982, p. 88).

پلاتینگا در توضیح این اشکال با ذکر مثالی می‌گوید: آکوئیناس از این گزاره که «برای هر موجودی مانند B، زمانی همچون T هست که B در T وجود ندارد»، نتیجه گرفته است که زمانی مانند T هست که در آن هیچ موجودی وجود ندارد و این مانند این است که ما از اینکه «برای هر شخصی مانند A، شخصی مانند B وجود دارد که B مادر A است»، نتیجه بگیریم که «شخصی مانند B وجود دارد که به ازای هر شخصی مانند A، B مادر A است» (پلاتینجا، ۱۳۷۶، ص ۱۴۳).

روشن است که اگر مراد آکوئیناس از امکان، امکان استعدادی باشد، از دو اشکال یادشده، اشکال الف وارد نیست؛ ولی اشکال ب در هر صورت وارد است.

احتمال دوم: ژیلسون که معتقد است آکوئیناس استدلالش را با فرض قدم عالم بیان کرده تا شبههٔ ابتدای بر حدوث به آن وارد نشود (نک: ژیلسون، ۱۳۸۴، ص ۱۱۵)، این مقدمه را این‌طور توضیح می‌دهد که اگر چیزی ممکن باشد، در مدت نامتناهی باید معدوم شود. پس اگر ممکنی از ازل موجود باشد، تا به حال باید معدوم شده باشد و اگر تک تک موجودات تا به حال معدوم شده باشند، کل جهان هم معدوم شده است. پس زمانی در گذشته هیچ چیز وجود نداشته است. بنابراین، گرچه مجموعهٔ ممکنات قدیم و بی‌آغازند، در فاصلهٔ زمانی نامتناهی ازل تا اکنون باید جملگی نابود شده باشند (ژیلسون، ۱۳۷۵، ص ۱۱۹-۱۲۰).

این بیان نیز بی‌اشکال نیست و اشکالی شبیه اشکال پیشین بر آن وارد است؛ زیرا نمی‌توان از اینکه ممکن نمی‌تواند وجود دائمی داشته باشد، نتیجه گرفت که از ازل تا کنون هر ممکنی باید نابود شده باشد، بلکه می‌توان تصور کرد که موجودی از ازل تا کنون موجود باشد و در آینده معدوم شود. در این صورت هم همواره موجود نخواهد بود.

### رفع یک توهم

تلقی پاره‌ای از متفکران از این مقدمه این است که آکوئیناس کل جهان را حادث زمانی می‌داند و برهان امکان او مبتنی بر قبول حدوث جهان است. برای نمونه، جان هیگ در تقریر برهان آکوئیناس می‌گوید: هر آن چه در عالم پیرامون ما وجود دارد، ممکن است؛ یعنی موجوداتی هستند

که ممکن بود نباشند. «دلیل این قول این است که زمانی وجود داشته که هیچ یک از موجودات عالم وجود نداشته‌اند» (هیگ، ۱۳۷۲، ص ۵۶).

پیش از این در توضیح این گزاره دو احتمال بیان کردیم. طبق احتمال اول، آکوئیناس، در واقع، حادث بودن عالم را تالی یک گزاره شرطی قرار می‌دهد و اگر مقدم آن گزاره را تأیید کند، باید صدق تالی را هم بپذیرد، اما او مقدم گزاره شرطی را رد می‌کند و می‌گوید امکان ندارد همه موجودات ممکن باشند؛ پس موجود واجبی هست. بنابراین، لازم نیست تالی آن شرطی را بپذیرد. پس آکوئیناس هم می‌تواند معتقد به حدوث عالم باشد و هم قدم آن و استدلالش مبتنی بر هیچ یک از این دو نیست.

طبق احتمال دوم نیز که تلقی ژیلسون بود، اساساً آکوئیناس استدلالش را با فرض قدم عالم بیان کرده است. بنابراین، ایراد کسانی که استدلال آکوئیناس را متکی بر حدوث عالم می‌دانند، وارد به نظر نمی‌رسد.

مقدمه سیزدهم تا پانزدهم مربوط به مرحله دوم استدلال است. آکوئیناس به پیروی از ابن رشد در مرحله اول از موجود ممکن به موجود ضروری و در مرحله دوم از موجود ضروری به واجب بالذات استدلال می‌کند که در خصوص دو مرحله داشتن این برهان همان اشکالی که به برهان پیشین وارد بود به این برهان هم وارد است.

ژیلسون در توضیح مرحله دوم برهان می‌گوید: «اگر همه موجودات صرفاً ممکن نیستند، باید موجودی ضروری باشند. اکنون از آنجا که برای یک موجود واحد محال است که در زمانی واحد هم باشد و هم نباشد، بنابراین، هر چیزی مادام که هست، ضروری است. این موجود تا هنگامی ضروری است که علتش آن را القا کند. این امر ضرورت بالغیر نامیده می‌شود» (ژیلسون، ۱۳۷۵، ص ۱۲۰) و بعد توضیح می‌دهد که طبق استحاله تسلسل در علل فاعلی باید از ضروری بالغیر به ضروری بالذات رسید.

این تلقی ژیلسون ناسازگاری درونی دارد؛ زیرا این معنا از موجود ضروری بالغیر درباره همه موجودات ممکن صدق می‌کند. پس چطور می‌شود برهان خلفی آورده شود و فرض ممکن بودن همه موجودات رد شود و ضروری بالغیر بودن که با ممکن بودن قابل جمع است، نتیجه گرفته شود؟ نتیجه برهان خلف باید نقیض فرض خلف باشد. پس ژیلسون یا باید بگوید قسمت اول برهان زاید است و برهان را با همان توضیح (محال بودن اینکه چیزی در عین اینکه هست، نباشد) آغاز

کند و مرحله دوم استدلال آکوئیناس (سیر از واجب بالغیر به واجب بالذات) را بپذیرد، یا این که از مرحله دوم صرف نظر کند و استدلال آکوئیناس را سیر از ممکن به واجب بدانند و مقدمه دوازدهم را آخرین مقدمه. خود ژیلسون قسمت دوم برهان را قسمت مهم برهان می داند و می گوید: «هدف این برهان اثبات این نکته است که در سلسله اشیا ضروری بالغیر نمی توان تا بی نهایت پیش رفت (ژیلسون، ۱۳۷۵، ص ۱۲۱).

این برداشت ژیلسون دو ایراد دارد: الف) اگر واقعاً هدف آکوئیناس این قسمت برهان بوده است، نباید قسمت اول را ذکر می کرد و خود ژیلسون نباید مقدمات نادرست مرحله اول استدلال را توجیه و تأیید می کرد؛ ب) قسمت دوم برهان، همان برهان علیت است و نمی توان آن را به عنوان دلیل از راه امکان که دلیلی غیر از دلیل از راه علت است، بیان کرد.

### بررسی و نقد تقریرهای کاپلستون

کاپلستون برهان امکان آکوئیناس را دو گونه تقریر می کند:

#### تقریر اول

برخی از موجودات ممکن اند؛ چون می بینیم که به وجود می آیند و از بین می روند و اگر واجب بودند، نه به وجود می آمدند و نه از بین می رفتند. حال اگر واجب الوجودی نباشد که علت به وجود آمدن ممکنات است، هیچ چیزی نمی توانست به وجود بیاید (کاپلستون، ۱۳۹۱، ص ۴۳۷ و ۴۳۸). سپس توضیح می دهد که منظور آکوئیناس از استحاله تسلسل که در هر سه برهان (دلیل از راه حرکت، علیت و امکان) از آن استفاده کرده است، انکار سلسله نامتناهی افقی نیست، بلکه انکار سلسله نامتناهی عمودی است؛ یعنی سلسله ای که اعضای آن از نظر علی برهم مترتب اند و همگی بالفعل موجودند.

#### نقد و نظر

بر این تقریر کاپلستون دو اشکال وارد است:

الف) بر خلاف آکوئیناس برهان را به صورت یک مرحله ای بیان می کند. او در این تقریر به

یک باره از وجود ممکن به واجب می‌رسد و در واقع، استدلال آکوئیناس برای چگونگی سیر و رسیدن از ممکن به واجب را حذف می‌کند که البته، باعث شده است که ایرادهای پیش گفته به این تقریر وارد نباشد، منتها این دیگر تقریری سینوی است، نه آکوئیناسی.

ب) آکوئیناس در مرحله دوم استدلالش از استحاله تسلسل علل فاعلی بهره می‌گیرد که کاپلستون آن قسمت را به کلی نمی‌آورد، اما در ادامه، تفسیری از معنای تسلسل ارائه می‌کند که صرف نظر از این که چقدر آن تفسیر مورد نظر آکوئیناس بوده است، آوردن آن در این موضع بی‌وجه به نظر می‌رسد.

### تقریر دوم

کاپلستون در کتاب آکوئیناس، برهان امکان آکوئیناس را تقریباً همان‌طور که در جامع الهیات آمده است، به صورت دو مرحله‌ای تقریر می‌کند و در توجیه این کار می‌گوید:

مقصود وی [آکوئیناس] از به میان آوردن موجودات واجب فرضی این بود که نشان دهد حتی اگر چنین موجوداتی در جهان باشند که به آن معنا که یک گل فسادپذیر است، فسادناپذیرند، باز هم باید یک موجود مطلقاً مستقل وجود داشته باشد (Copleston, 1963, p. 120).

این توجیه در واقع، با ممکن به امکان استعدادی بودن پدیده‌های مورد بحث سازگار است. در این صورت همان عقمی که در تقریر ابن‌رشدی و آکوئیناسی بود همچنان برقرار است. به علاوه، با تقریر پیش گفته کاپلستون سازگار نیست؛ زیرا تقریر نخست کاپلستون یک مرحله‌ای بود که در آن صورت، اگر ممکنات مورد بحث، ممکن به امکان استعدادی باشند، با منتهی شدن آنها به موجودی قدیم، واجب تعالی اثبات نمی‌شود.

### سنجش اصل امتناع تسلسل در برهان آکوئیناس

هر دو تقریر برهان امکان آکوئیناس وابسته به استحاله تسلسل است. از این رو، برای ارزیابی برهان امکان لازم است انتقادهای وارده بر استحاله تسلسل را بررسی کنیم. این انتقادهای بر دو دسته‌اند:

۱. انتقادهایی که به استدلال آکوئیناس بر امتناع تسلسل وارد شده‌اند.
۲. انتقادهایی که به خود استحاله تسلسل وارد شده‌اند؛ به این صورت که بر جایز بودن تسلسل استدلال شده است.

برای بررسی انتقادهای دسته اول لازم است بدانیم که آکوئیناس امتناع تسلسل را چنین توضیح می‌دهد:

در سلسله علل فاعلی علت نخستین، علت میانی است و علت میانی، علت پایانی است و اگر سلسله علل نامتناهی ممکن باشد، دیگر علت نخستینی وجود ندارد و اگر علت نخستین نباشد، علل میانی و پایانی نیز وجود نخواهند داشت و این بدان معناست که اکنون چیزی موجود نباشد، اما این نتیجه به وضوح باطل است. پس سلسله علل فاعلی نمی‌تواند تا بی‌نهایت پیش رود (Aquinas, 1911, p. 25-26).

### انتقادهای دسته اول

این انتقادها به آن قسمت از استدلال آکوئیناس وارد شده‌اند که اگر علت نخستین نباشد، علل بعدی هم به وجود نخواهند آمد. هپ برن می‌گوید: ما می‌توانیم علت نخستین را برداریم و به جایش یک سلسله نامتناهی از علل و معالیل بگذاریم. در این صورت «هیچ علتی نیست که وجودش یا منشأیت اثرش به عنوان یک علت رفع شود؛ یعنی هیچ پدیده‌ای نیست که بتوان علتش و از همین روی وجودش را از او گرفت» (هپ برن، ۱۳۷۰، ص ۶۹).

دیوید پیلین هم با بیانی مشابه، استدلال آکوئیناس را نقد می‌کند و معتقد است: «این استدلال که اگر آن سلسله نقطه آغاز نداشته باشد، هرگز شروع نمی‌شود، ناشی از نادیده گرفتن نکته قول به سلسله نامتناهی است» (پیلین ۱۳۸۳، ص ۳۵۳).

### انتقادهای دسته دوم

برخی از منتقدان با استناد به سلسله نامتناهی اعداد در ریاضیات بر جایز بودن سلسله نامتناهی علل استدلال کرده‌اند (Russell, 1974, p. 453; Nagel, 1976, p. 7). هانس رایشنباخ می‌گوید: همان‌طور که در ریاضیات سلسله اعداد نامتناهی است، به این صورت که کوچک‌تر از هر عددی، عددی

هست و بزرگ‌تر از هر عددی هم عددی وجود دارد و هیچ تناقضی هم پیش نمی‌آید، به همین صورت می‌توان فرض کرد سلسله پدیده‌ها هم آغازی نداشته باشد و پیش از هر پدیده‌ای، پدیده‌ای باشد. بنابراین، منطقی‌اً لازم نیست زمان، نقطه آغازی داشته باشد (Reichenbach, 1951, p. 207-208). برخی دیگر از منتقدان هم بدون اشاره به تسلسل اعداد در ریاضی، تنها توضیح داده‌اند که سلسله علل و معالیل می‌تواند تا بی‌نهایت در گذشته، ادامه داشته باشد و بنابراین، هیچ لزومی ندارد که سلسله علی آغاز زمانی داشته باشد (نک: هیک، ۱۳۷۲، ص ۵۴؛ هپ برن، ۱۳۷۰، ص ۶۹).

### پاسخ‌های داده شده

۱. نامتناهی بالفعل محال است. برخلاف کسانی که معتقدند سلسله حوادث تا بی‌نهایت در گذشته می‌توانسته ادامه پیدا کند و مانند ریاضیات، سلسله بی‌نهایت در عالم واقع هم امکان دارد، ویلیام کریگ معتقد است که جهان حادث است. وی معتقد است که بی‌نهایت بالفعل در عالم واقع ممکن نیست. از جمله دلایل او این آزمایش فکری است: فرض کنیم کتابخانه‌ای با تعداد نامتناهی کتاب، موجود باشد و فرض کنیم هر کتابی به رنگ قرمز یا سیاه است و به ازای هر کتاب قرمز، یک کتاب سیاه در کتابخانه موجود است. در این صورت باید بپذیریم که تعداد کتاب‌های قرمز برابر است با تعداد کتاب‌های قرمز به علاوه تعداد کتاب‌های سیاه؛ یعنی نمی‌توان ادعا کرد مجموعه کل کتاب‌ها حتی یک جلد بیشتر از مجموعه کتاب‌های قرمز، کتاب دارد در حالی که بنا به فرض، مجموعه کل کتاب‌ها شامل بی‌نهایت کتاب سیاه هم هست (Craig & Smith, 1993, p. 12). بنابراین، کریگ هر نامتناهی بالفعلی را محال می‌داند؛ حتی اگر بین اعضای مجموعه نامتناهی، ارتباطی نباشد؛ یعنی اصلاً سلسله‌ای در کار نباشد.

### نقد و نظر

به نظر می‌رسد اشکال کریگ وارد نیست. زیرا این اشکال از این فرض ناشی شده است که اگر دو مجموعه نامتناهی با هم متناظر باشند، تعداد اعضای آن دو مجموعه دقیقاً با هم برابر است و بنابراین، یکی نمی‌تواند زیرمجموعه دیگری باشد؛ در حالی که این فرض تنها در مورد مجموعه‌های متناهی صادق است که تعداد اعضای معینی دارند. باید توجه داشت که نامتناهی، مقدار یا عددی



مشخص و معین نیست. اگر دو مجموعه نامتناهی داشته باشیم، بدین معناست که آن دو مجموعه در این ویژگی مشترک اند که تعداد اعضایشان پایان ندارد؛ نه اینکه تعداد اعضایشان دقیقاً با هم برابر است، آن چنان که دو مجموعه پنجاه عضوی تعداد اعضایشان با هم برابر است. از این رو در ریاضیات مجموعه‌های نامتناهی‌ای وجود دارند که با هم متناظر نیستند؛ یعنی با این که هر دو نامتناهی اند، هم عدد نیستند، مانند مجموعه اعداد حقیقی و مجموعه اعداد طبیعی. این خود نشان می‌دهد که بی‌نهایت عددی مشخص نیست. حال اگر دو مجموعه نامتناهی با هم برابر یا متناظر باشند، مانند مجموعه کتاب‌های قرمز و مجموعه کل کتاب‌ها در مثال ذکر شده، به این معناست که به ازای هر عضو از یکی از مجموعه‌ها، عضوی از مجموعه دیگر وجود دارد؛ یعنی هیچ‌گاه نمی‌توان عضوی از مجموعه اول (کتابی) یافت که نظیری در مجموعه دوم (کتاب قرمز) نداشته باشد، اما این بدان معنا نیست که مجموعه کتاب‌های سیاه را تهی فرض کرده باشیم. تنها اگر دو مجموعه متناهی باشند، تهی بودن مجموعه کتاب‌های سیاه نتیجه می‌شود.

در پایان، باید گفت شاید واقعاً تصور مجموعه‌های نامتناهی دشوار باشد، اما این دشواری یک چیز است و امکان منطقی نداشتن چیز دیگری است.

۲. استحاله تسلسل، مربوط به علل زمانی نیست. برخی از مفسران آرای آکوئیناس، از جمله ژیلسون و کاپلستون معتقدند کسانی که تسلسل نامتناهی را جایز دانسته‌اند و به کمک سلسله نامتناهی در ریاضیات می‌خواهند به استدلال آکوئیناس خدشه وارد کنند، در تشخیص نوع سلسله مورد بحث آکوئیناس به خطا رفته‌اند. توضیح اینکه آکوئیناس نمی‌خواهد امکان سلسله‌ای نامتناهی از علل و معلول‌ها را که با یک‌دیگر توالی زمانی دارند، نفی کند؛ زیرا انکار چنین سلسله‌ای مستلزم انکار قدم عالم است؛ در حالی که آکوئیناس معتقد نبوده است که دلیلی فلسفی برای اثبات حدوث زمانی عالم وجود دارد (کاپلستون، ۱۳۹۱، ص ۴۳۸).

آن تسلسلی که از نظر آکوئیناس محال است، به تعبیر ژیلسون، تسلسل در علی است که هر عضو در مرتبه‌ای بالاتر و مقدم بر عضو بعدی است و به تعبیر کاپلستون، تسلسل در سلسله‌ای عمودی است. ژیلسون می‌گوید: مثلاً در سلسله‌ای که شامل پدران و فرزندان است، همه اعضا در یک مرتبه هستند؛ پس ادامه یافتن چنین سلسله‌ای تا بی‌نهایت مصداق تسلسل محال نیست (ژیلسون، ۱۳۸۴، ص ۱۱۲).

کاپلستون برای توضیح تسلسل مورد نظر آکوئیناس، سلسله‌ها را به دو نوع افقی و عمودی تقسیم می‌کند. در سلسله افقی، اعضا با یک‌دیگر رابطه‌ای مانند رابطه پدر و فرزند دارند که اگر پدر نباشد، فرزند متولد نمی‌شود، ولی بعد از تولد، وجود فرزند وابسته به وجود پدر نیست. یا هنگامی که کسی ساعتی را کوک می‌کند که روز بعد زنگ بزند، زنگ زدن ساعت بعد از کوک کردن شخص، وابسته به وجود او نیست. بنابراین، در یک سلسله افقی امکان دارد علت از بین برود و معلول وجود داشته باشد و آکوئیناس نمی‌خواهد امکان تسلسل در چنین سلسله‌ای را نفی کند، اما رابطه علت و معلول در یک سلسله عمودی مانند رابطه حرکت قلم است با حرکت دست نویسنده. وقتی کسی در حال نوشتن است، حرکت قلم به حرکت دست او در هر آن وابسته است؛ اگر دست او از حرکت باز ایستد، در همان لحظه، حرکت قلم هم متوقف می‌شود. بنابراین، اگر یک سلسله عمودی، نامتناهی باشد، باید همه اعضای نامتناهی آن در همان لحظه‌ای که معلول اخیر هست، موجود باشند. آکوئیناس می‌خواهد امکان چنین سلسله‌ای را رد کند. بنابراین، وقتی آکوئیناس بارد تسلسل، وجود علت نخستین را نتیجه می‌گیرد، مقصودش موجودی است که از لحاظ مرتبه وجودی و نه از نظر زمانی، نخستین باشد (۱۹۶۳، Copleston، p. 118-119).

### نقد و نظر

پاسخ ژیلسون و کاپلستون دارای سه بخش است:

۱. دو نوع سلسله وجود دارد: افقی و عمودی.
۲. تسلسل در سلسله افقی ممکن و در سلسله عمودی، محال است.
۳. آکوئیناس در صدد اثبات استحاله تسلسل عمودی بوده است.

بخش اول پاسخ بی‌شک صحیح است. ژیلسون و کاپلستون برای بخش دوم پاسخ‌شان، دلیلی نیاورده‌اند که آن را بررسی کنیم و به نظر می‌رسد بخش سوم پاسخ صحیح نباشد؛ زیرا در استدلال آکوئیناس هیچ اشاره‌ای به این نوع از تسلسل و یا تفاوت دو نوع تسلسل نشده است. حتی در اوایل استدلال او جمله‌ای هست که بیشتر با تسلسل به اصطلاح افقی سازگار است. آکوئیناس می‌گوید: «در جهان محسوس، ما می‌یابیم که نظامی از علل فاعلی موجود است» ژیلسون در توضیح این جمله می‌گوید: مثلاً ما می‌بینیم که آتش علت سوختن اشیاء است یا وقتی توپ بیلارد متحرکی به توپ

دیگری که ساکن است برخورد می‌کند و توپ دوم هم حرکت می‌کند، می‌بینیم که توپ اول علت فاعلی حرکت توپ دوم است (ژیلسون، ۱۳۷۵، ص ۱۱۴). حال اگر منظور آکوئیناس از رابطه بین علت و معلول چنین رابطه‌ای است، به نظر می‌رسد این رابطه مطابق تعریف، رابطه‌ای عرضی است؛ نه طولی. پس استدلال آکوئیناس به گونه‌ای نیست که سلسله عمودی را بتوان از آن نتیجه گرفت.

### بررسی استدلال آکوئیناس در رد تسلسل

صرف نظر از این که منظور آکوئیناس از تسلسل محال، چه نوع تسلسلی است، استدلال او موجه نیست؛ زیرا این حکم که در سلسله علل، علت نخستین، علت میانی است و علت میانی، علت پایانی است، مربوط به سلسله منتهای از هر دو طرف است که علت نخستین و علت پایانی معنا دارد، اما اگر فرض کنیم سلسله نامتناهی ممکن باشد، مسلماً دیگر علت نخستین معنایی ندارد و حکم مربوط به سلسله منتهای در آن جاری نخواهد بود.

در واقع، آکوئیناس مرتکب مصادره به مطلوب شده است؛ چون برای اثبات امتناع سلسله نامتناهی، از همان ابتدا فرض کرده است که سلسله منتهای است و از این رو، از علت نخستین در سلسله که مختص سلسله‌های منتهای است، سخن به میان می‌آورد. این اشکال عیناً به تقریر حکمای ما از «برهان وسط و طرف» (نک: ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۳۲۹) و، بلکه به بیان خود ارسطو نیز وارد است (ارسطو، ۱۳۷۸، ص ۷۶-۷۵).

### نتیجه

۱. آکوئیناس که با آثار حکیمان مسلمان و به‌ویژه ابن سینا و ابن رشد آشنایی داشته است و برهان سینوی و نقد ابن رشد بر آن و تصحیح مزعوم او را دیده، ظاهراً به مواضع اختلاف آن دو حکیم و به‌ویژه مراد آن‌ها از «امکان» و «ممکن الوجود» و نیز اختلاف آن‌ها در تعریف «ضرورت» و «ضروری الوجود» وقوف نیافته است تا در نتیجه، بتواند با آگاهی وارد میدان مناظره شود و داوری صائبی در آن موارد داشته باشد یا دست کم پس از وقوف بر اختلاف آن‌ها در این مسئله آگاهانه به اقتضای یکی از آن دو، برهان وجوب و امکان را تقریر کند. او نه توانسته است مانند ابن رشد «ضروری» و «ممکن» را در معنای جدیدی به کار برد و بر آن اساس، طرحی نو درافکند یا

در صدد تصحیح و تکمیل برهان سینوی یا ابن‌رشدی برآید و آن را تکامل بخشد و نه آگاهانه یکی از تقریرهای فارابی، ابن سینا یا ابن‌رشد را برگزیده و آن را به‌خوبی تبیین کرده است.

۲. آکوئیناس - بر خلاف نظر ژیلسون - نه‌تنها «دقیق‌ترین تقریر قابل تصور» از برهان وجوب و امکان عرضه نکرده، بلکه به نحو ناشایانه‌ای که حاکی از عدم تسلط او بر مبانی فلسفی ابن سینا و ابن‌رشد و اختلاف فاحش آن دو است، براهین سینوی و ابن‌رشدی را به هم درآمیخته و در نتیجه، تقریرهایی ناسازگار و نامعتبر عرضه کرده است.

۳. آکوئیناس تحت تأثیر ابن‌رشد برهان‌های خویش را دو مرحله‌ای تنظیم کرده است، بی‌آن که توجه کند که ابن‌رشد در این اقدام خویش معذور بوده است. او که «امکان ذاتی» و «علت هستی بخش» در نظام سینوی را بدعتی ناروا در فلسفه مشاء دانسته و آگاهانه به ارسطوی خالص بازگشته است، ناگزیر بود که در برهان امکانش از امکان ذاتی و علت هستی بخش اعراض کند و برهان خویش را بر محور «امکان استعدادی» و «علت حرکت بخش» و متناسب با جهان‌شناسی ارسطویی اقامه نماید، اما آکوئیناس بی آن که متفطن به این نکته باشد، به اقتضای ابن‌رشد، تقریر خود را دو مرحله‌ای می‌کند، اما در تقریر نخست خویش، به رغم آن که در مقام تعریف، ممکن و ضروری را چونان ابن‌رشد تعریف می‌کند، در مقام تقریر برهان، بر امکان ذاتی سینوی تکیه می‌کند و در نتیجه، بر تقریر او اشکالات وارد شده بر تقریرهای آن دو حکیم، یک جا وارد است، بی‌آن که ذره‌ای تصحیح در آن‌ها به وجود آورده باشد.

۴. در تقریر دوم که تقریر معروف و مهم آکوئیناس است، امکان ذاتی را با امکان استعدادی درآمیخته است.

۵. آکوئیناس در این تقریر فرض‌ها یا مدعیات غیر بدیهی و اثبات‌ناشده‌ای چون مقدمه چهارم در کار آورده و گذرهای ناروایی چون گذر از مقدمه چهارم به مقدمه پنجم مرتکب شده است.

۶. محور قرار دادن علل و معلول‌های طبیعی و عرضی در این برهان و تطبیق امتناع تسلسل علل بر این سلسله از دیگر معایب و اشکالات این تقریر است.

۷. آکوئیناس حتی در بیان امتناع تسلسل علل از «برهان وسط و طرف» ارسطو که مقبول ابن سینا نیز افتاده بود، فراتر رفته و به مغالطه مصادره‌ای بودن آن تفتن نیافته است.

## فهرست منابع

- ابن رشد، محمد. (۱۹۹۳). تهافت التهافت. مقدمه و تعلیق: محمد العربی. بیروت: دارالفکر.
- ابن سینا. حسین بن عبدالله. (۱۴۰۴). الشفاء، الالهیات. قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
- ارسطو. (۱۳۷۸). مابعدالطبیعه. ترجمه: محمدحسن لطفی تبریزی. تهران: طرح نو.
- پترسون، مایکل و دیگران. (۱۳۷۶). عقل و اعتقاد دینی. ترجمه: احمد نراقی و ابراهیم سلطانی. تهران: طرح نو.
- پلاتیجا، الوین. (۱۳۷۶). فلسفه دین. خدا، اختیار و شر. ترجمه: محمد سعیدی مهر. قم: موسسه فرهنگی طه.
- پلین، دیوید. (۱۳۸۳). مبانی فلسفه دین. ترجمه: گروه مترجمان. ویراسته سید محمود موسوی. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی. پژوهشکده فلسفه و کلام اسلامی.
- ژیلسون، اتین. (۱۳۷۵). مبانی فلسفه مسیحیت. ترجمه: محمد محمدرضایی و سید محمود موسوی. قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
- ژیلسون، اتین. (۱۳۸۴). تومیس. ترجمه: سید ضیاءالدین دهشیری. تهران: حکمت.
- کاپلستون، فردریک چارلز. (۱۳۹۱). تاریخ فلسفه (ج ۲). فلسفه قرون وسطا از آگوستین تا اسکوتوس. ترجمه: ابراهیم دادجو. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- گیسلر، نورمن. (۱۳۹۱). فلسفه دین. ترجمه: حمیدرضا آیت اللهی. تهران: موسسه انتشارات حکمت با همکاری پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هپ برن، رونالد و دیگران. (۱۳۷۰). خدا در فلسفه (برهان‌های فلسفی اثبات وجود باری). ترجمه: بهاءالدین خرمشاهی. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- هیک، جان. (۱۳۷۲). فلسفه دین. ترجمه: بهرام راد. ویراسته بهاءالدین خرمشاهی. تهران: انتشارات بین المللی الهدی.

## References

- Aquinas, T. (1923). *Summa Contra Gentiles*. book II, trans. the English Dominican Fathers. London. Burns, Oates & Washbourne.
- Aquinas, T. (1911). *Summa Theologica*. Part1, trans. Fathers of the English Dominican Province. London. Burns, Oates & Washbourne.
- Copleston, F. (1963). *Aquinas*. Baltimore. Penguin Books.
- Craig, W. L. & Smith, Q. (1993). *Theism. Atheism. and Big Bang Cosmology*. NewYork. Oxford University Press.
- Mackie, J. L. (1982). *The Miracle of Theism*. NewYork. Oxford University Press Inc.
- Nagel, E. (1976). "Philosophical Concepts of Atheism" in *Critiques of God*. Buffalo. Prometheus Books.
- Palmer, M. (2002). *The Question of God*. NewYork. Routledge.
- Reichenbach, H. (1951). *The Rise of Scientific Philosophy*. Berkeley. University of California Press.
- Russell, B. (1974). *History of Western Philosophy*. London. George Allen & Unwin LTD.

### Resources written in Arabic / Persian

- Aristotle. (1378 SH). *Metaphysics*. Translated by: Mohammad Hassan Lotfi Tabrizi. Tehran: Tarh-i No.
- Avicenna (Ibn Sina). *Al-Shifa al-Ilhaiyyat* (The book of healing: metaphysics). Qom: Ayatollah Mar'ashi Najafi Library.
- Avveroes (Ibn Rushd). (1993). *Tahafut al-Tahafut* (Incoherence of the incoherence). Introduction and commentary by Muhammad al-'Arabi. Beirut: Dar al-Fikr.
- Copleston, F.C.(1391 SH). *A History of Philosophy, Agustinus to Scotus*. Translated by: Ibrahim Dadju. Tehran: 'Ilmi Farhandi Publication Company
- Geisler, N. (1391 SH). *Philosophy of Religion*. Translated By: Hamid Redha Ayatollahi. Tehran: Hikmat Publication Institute in collaboration with: 'Ulum-i Insani va Mutale'at-i Farhangi Reesearch Center.
- Gilson, E. (1375 SH). *Elements of Christian Philosophy*. Translated by: Muhammad Muhammad Rezai and Seyed Mahmud Musavi. Qom: Daftar-i Tabligha-i Islami-i Howze-i Ilmiyyeh Publication Institute.
- Gilson, E. (1384). *Thomism: The Philosophy of Thomas Aquinas*. Translated by: Seyed Ziya uddin Dehshiri. Tehran: Hikmat.
- Hepburn, R. & Others. (1370 SH). «God in Philosophy (Philosophical arguments to prove the existence of God)». *The Encyclopedia of Philosophy*. Translated by: Baha uddin Khurramshahi. Tehran: Mutale'at va Tahqiqat-i Farhangi Istitute.
- Hick, J. (1372 SH). *Philosophy of Religion*. Translated by: Bahram Rad. Edited by: Baha uddin Khurramshahi. Tehran: al-Huda International Publications.
- Pailin, D. (1383 SH). *Groundwork of Philosophy of Religion*. Translated by a group of translators. Edited by: Seyed Muhammad Musavi. Qom: 'Ulum va Farhang-i Islami Research Center.
- Peterson, M. & Others. (1376 SH). *Reason and Religious Belief*. Translated by Ahmad Naraqi and Ibrahim Sultani. Tehran: Tarh-i No.
- Plantinga, A. (1376 SH). *Philosophy of Religion, God, Freedom, and Evil*. Translated by: Muhammad Sa'idi Mehr. Qom; Taha Cultural Institute.